

صحنه و صحنه پردازی در داستان نبوءة فرعون میسلون هادی^۱

مریم رحمتی^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی

علی سلیمی^۳

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی

مریم بیرانوند^۴

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی

چکیده

میسلون هادی یکی از نویسندگان زن عراقی است که بیشتر آثارش را وقف توصیف وطن، نقد جنگ و تشویق به مقاومت و پایداری کرده است. از جمله داستان‌های مشهور او در زمینه ادبیات جنگ، داستان نبوءة فرعون است. وی در این داستان از طریق عناصر داستان، تصویری غم‌آلود از حملات آمریکا علیه عراق در طی سال‌های (۱۹۹۰ تا ۲۰۱۳ م) گزارش کرده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که شب از جمله زمان‌هایی است که به دلیل دلالت صریحی که بر ترس و وحشت و اندوه دارد، توجه‌های را بیشتر از دیگر زمان‌ها به خود معطوف داشته است و در جای‌جای داستان به آن اشاره شده است. از بین مکان‌هایی که حوادث داستان در آن رخ می‌دهد، خانه از جایگاه بالایی برخوردار بوده، با بافت داستان گره خورده است و حوادث اصلی داستان در آن اتفاق افتاده است. نویسنده در قالب وصفی رمزگرایانه به توصیف زمان و مکان پرداخته، تراژدی واقعی و شدت رنج‌های مردم عراق را از این طریق به تصویر کشیده است.

کلیدواژه‌ها: داستان‌نویسی معاصر عراق، میسلون هادی، نبوءة فرعون، مکان، زمان

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۹/۲۸

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۲۷

۲. رایانامه نویسنده مسئول: rahmatimaryam88@gmail.com

۳. رایانامه: salimi1390@yahoo.com

۴. رایانامه: maryambeiranvand300@gmail.com

۱. مقدمه

صحنه یا زمینه یکی از عناصر مهم و زیربنایی داستان است؛ زیرا شخصیت‌های داستان در این فضا به نقش آفرینی می‌پردازند و حوادث داستان در آن رخ می‌دهد: «منظور از صحنه یا محیط داستان، همان زمان و مکان است که در آن عمل داستانی صورت می‌گیرد» (نجم، ۱۹۷۹: ۱۰۸). به عبارت دیگر؛ «زمینه‌ای است که اشخاص داستان، نقش خود را در آن بازی می‌کنند» (یونسی، ۱۳۸۴: ۴۲۹). «صحنه ممکن است در هر داستان متفاوت باشد و عملکرد جداگانه‌ای داشته باشد و هر نویسنده‌ای، صحنه‌ای را برای منظور خاصی به کار گرفته باشد» (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۴۴۹).

«داستانی که فاقد صحنه‌پردازی باشد، از جذابیت چندانی برخوردار نیست؛ چرا که این واژه یک عنصر جدا از دیگر عناصر داستان نیست که بدون آن داستان معنا پیدا کند و ارتباط تنگاتنگی با دیگر اجزای داستان دارد. صحنه‌ها به داستان کیفیت زندگی ماندنی می‌دهند. خواننده به کمک صحنه‌ها عمل را می‌بیند، گفت‌وگو را می‌شنود. جذابیت هر داستان به تنظیم دقیق صحنه‌ها بستگی دارد» (آسیموف و دیگران، ۱۳۷۷: ۶۶). «نویسندگان بزرگ امروز به تأثیر محیط بر شخصیت‌های داستان بسیار توجه دارند، زیرا داستان حتماً باید در جایی اتفاق بیفتد و در زمانی به وقوع بپیوندد، از این نظر کاربرد درست صحنه بر اعتبار و پذیرش داستان می‌افزاید» (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۴۴۹). همچنین گفته شده؛ «میزان اهمیت محل وقوع داستان، بستگی به نوع داستان دارد» (یونسی، ۱۳۸۴: ۴۳۰).

نبوءة فرعون از جمله داستان‌های مشهور میسلون هادی، نویسنده معاصر عراقی است که در آن صحنه به صورت کامل در خدمت هدف داستان قرار گرفته و صحنه‌پردازی، بخش مهمی از داستان را به خود اختصاص داده است. بنابراین این مقاله سعی دارد پس از نگاهی گذرا بر زندگی میسلون هادی به بررسی صحنه‌پردازی در این داستان بپردازد تا از طریق دریافت درست از دو عنصر زمان و مکان در این داستان، تصویر روشنی از فضای حاکم بر جامعه عراق در خلال نبرد خلیج فارس به دست آورد. اهمیت بررسی مسئله پژوهش از آن جهت است که صحنه داستان به عنوان یکی از عناصر بنیادی داستان حاضر، تأثیر عمیقی بر رفتار شخصیت‌ها و پیشبرد حوادث داستان دارد و همچون درونمایه، جزئی از عناصر سازنده داستان و چارچوب اصلی آن محسوب می‌شود.

۲. میسلون هادی

میسلون هادی، داستان‌نویس معاصر عراقی، در سال (۱۹۵۴ م.) در بغداد متولد شد و در آنجا اقامت گزید. وی در سال (۱۹۷۶ م.) از دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه بغداد دانش آموخته شد و مدتی در

نشریات فرهنگی مانند؛ الموسوعة الصغیرة و مجلة الطلیعة الأدبیة و بخش فرهنگی مجله الف باء هفتگی عراق مشغول به کار شد (ن.ک: حوامده، ۲۰۱۰: ۱). همچنین «او در بیست سالگی نوشتن قصه و داستان را شروع کرد و علاوه بر قصه و رمان، کتاب‌هایی در زمینه ادبیات کودکان نیز نگاشت» (کاظم، ۲۰۰۶: ۷). «اولین مجموعه قصه وی با عنوان الشخص الثالث در سال (۱۹۸۵ م.) منتشر شد. این مجموعه دوازده قصه را دربر می‌گیرد که همگی پیرامون غم و اندوه زن عراقی و موضوع جنگ است» (ربیعی، ۲۰۰۶: ۶۴). از دیگر آثار منتشر شده وی می‌توان به قصه‌ها و داستان‌های زیر اشاره کرد: «أساطیر الهنود الحمر (۱۹۸۶ م.)، الفراشة (۱۹۸۶ م.)، الهجوم الأخير لکوکب العقرب (۱۹۸۷ م.)، الخاتم العجیب (۱۹۸۷ م.)، سرّ الکائن الغریب (۱۹۸۸ م.)، أشياء لم تحدث (۱۹۹۲ م.)، الخطأ القاتل (۱۹۹۳ م.)، رجل خلف الباب (۱۹۹۴ م.)، الطائر السحري والنقاط الثلاث (۱۹۹۵ م.)، العالم ناقصاً واحد (۱۹۹۹ م.)، لا تنظر إلى الساعة (۱۹۹۹ م.)، رومانس (۲۰۰۰ م.)، یواقیت الأرض (۲۰۰۱ م.)، العیون السود (۲۰۱۰ م.)، الحدود البریة (۲۰۰۴ م.)، حلم وردی فاتح اللون (۲۰۰۹ م.)، شای العروس (۲۰۱۰ م.)، نبوءة فرعون (۲۰۱۱ م.)، حفید البی بی سی (۲۰۱۱ م.)، ماما تور بابا تور (۲۰۱۲ م.) و اللیالی الهادئة (۲۰۱۱ م.)» (ن.ک: الحدیثی، ۲۰۱۴: ۲).

۳. خلاصه داستان نبوءة فرعون^(۱)

داستان نبوءة فرعون که در حقیقت تناسی برگرفته از داستان حضرت موسی و فرعون در قرآن است، حول خانواده عراقی و مشکلات و دغدغه‌های آن در زمان جنگ می‌چرخد، بنابراین شخصیت‌های داستان همگی از یک خانواده انتخاب شده‌اند. در اواخر قرن بیستم خانواده منصور ماشی سالمدر در بغداد زندگی می‌کردند. پدر خانواده، منصور ماشی سالمدر، سه همسر داشت. همسر اول وی «هنیه» نام داشت که دارای چهار پسر به نام‌های توفیق، صلاح، فلاح و نجاح و دو دختر به نام‌های شاکرین و صابرین بود. همسر دوم او «ختام» نیز شش پسر به نام‌های عدنان، قحطان، نعمان، غسان، عمران و عبدالرحمن داشت و همسر سومش «بلقیس» بود که یک روز بعد از کشته شدن منصور ماشی سالمدر در جریان بمباران‌های ناشی از جنگ خلیج فارس، پسرش «یحیی» را که قهرمان داستان است، به دنیا آورد. «یحیی» در شرایط سخت بمباران و حمله آمریکا به عراق به دنیا آمد. هفت روز بعد، «هنیه» دختران دوقلویش را به دنیا آورد که یکی از آن‌ها به نام «شاکرین» با بیماری سندرم دون متولد شد و «صابرین» هم در شکم مادر خفه شده بود. «یحیی» در نوزادی بسیار ناآرام بود و گریه می‌کرد. از آنجایی که «بلقیس» به عنوان نماینده زنان بی‌سرپرست عراقی در داستان مجبور بود برای تأمین مایحتاج زندگی خود خارج از خانه کار کند؛ بنابراین در ساعت‌هایی از روز «یحیی» را به هووی خود «هنیه»

می سپرد و او از «یحیی» نگهداری می کرد. روزی همسایه هنرمند این خانواده به نام «عبدالملک» که همسرش سالها پیش فوت کرده و با سه دختر خود زندگی می کرد، «بلقیس» را در محل کارش می بیند و به او علاقه مند می شود و سعی می کند او را به خود وابسته کند. هنیه نیز مسئولیت اداره خانواده را بر عهده دارد و به سختی امور اقتصادی و مالی خانواده را مدیریت می کند، سه پسر وی به نامهای صلاح، نجاح و فلاح برای پیدا کردن کار به کشورهای دانمارک، استرالیا و سوئد مهاجرت می کنند و وی با «توفیق» که در حال ادامه تحصیل در بغداد است، زندگی می کند. یحیی در پنج سال اول زندگی اش قادر به حرف زدن نیست، به همین دلیل به آینه شکسته مادرش که ظاهراً نقش تنها اسباب بازی را برای او داشت، بسیار وابسته است. بلقیس به هر دری می زند تا سرانجام در روز زکریا با دعا، نماز و روزه گرفتن، شفای او را از خدا می گیرد. از طرف دیگر توفیق، عاشق ملائکه دختر عبدالملک می شود، ولی به دلیل نداشتن شغل نمی تواند ازدواج کند، او بعد از فارغ التحصیل شدن و کار کردن در نشاکاری و گلخانه گیاهان پرورشی، مشغول به کار در تلویزیون می شود. هنگامی که یحیی شش ساله می شود و به مدرسه می رود، بلقیس به نابغه بودن او پی می برد. یحیی دائماً در حال فکر کردن به مسائل مختلف و سؤال پرسیدن بود و در رؤیاهای خود، امور عجیب و غریبی می دید. هم زمان با شروع جنگ و کوچ بیشتر مردم به روستاهای مجاور، فضایی بحرانی بر شهر حاکم شد. در این قسمت از داستان دو نفر به نامهای پسر و مستشار حضور می یابند که درباره مبارزان شهرها و تولید ابریشم و تحقق بخشیدن به رؤیای پدر در مورد پیدا کردن آب در سیاره مریخ و تغییر سرنوشت انسان، گفت و گوهایی دارند. سرانجام زمانی که خانواده مذکور به فکر جمع کردن وسایل مورد نیاز می افتند تا در صورت شروع دوباره جنگ از این مکان هجرت کنند، یحیی در آن شب گم می شود. بلقیس همه جا، کوچه، خیابان، خانه، خانه همسایه و باغ را به دنبال یحیی می گردد و اثری از او پیدا نمی کند و بالاخره به پیشنهاد «کحیل» زن سیاه چشم همسایه به سراغ فالگیر می روند و فالگیر پس از تلاش فراوان مدعی می شود که یحیی در رودخانه است. بلقیس برای پیدا کردن رد پای از یحیی در ساحل رودخانه به انتظار می نشیند.

۴. پیشینه پژوهش

پژوهش های اندکی درباره میسلون هادی و بررسی آثار وی انجام گرفته است که از آن جمله می توان به نمونه های زیر اشاره کرد: میرزایی و رحمتی (۱۳۸۹ ه.ش)، در مقاله ای تحت عنوان «جمالیات اللغة السردية عند میسلون هادی (دراسة الوصف في «حلم وردی فاتح اللون» نموذجاً)» به بررسی زیبایی

شناسانه‌ی عنصر وصف در کتاب «رؤیای صورتی» میسلون هادی پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که وصفی اندوهگین سراسر داستان مذکور را در بر گرفته است. عبدالحسین (۲۰۱۴ م.)، در مقاله‌ای با عنوان «نبوءة فرعون للقاصه و الروائیة میسلون هادی» در دو صفحه به بحث درباره‌ی محتوای رمان نبوءة فرعون پرداخته و بیان می‌کند که میسلون هادی این داستان را به صورت تناسباتی از قصه قرآنی فرعون و موسی آورده که در پایان روایت غلبه با فرعون است. ناصر (۲۰۰۸ م.)، نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «عن میسلون هادی و نبوءة فرعون»، توضیح مختصری درباره‌ی محتوا و مضمون روایت مذکور ارائه می‌دهد. بیاتی (۲۰۱۳ م.)، در مقاله‌ای تحت عنوان «المكان فی روایات میسلون هادی» به بررسی عنصر مکان در چند داستان از داستان‌های میسلون هادی پرداخته و در ضمن این مقاله، اشاره‌ای گذرا به مکان در داستان نبوءة فرعون داشته است. جبوری (۲۰۱۶ م.)، در مقاله‌ای تحت عنوان «الحضور و الغیاب فی الخطاب الأثوی فی روایة نبوءة فرعون میسلون هادی» پس از توضیحی در خصوص مضمون روایت به بررسی حکایت‌های مردمی و اسطوره‌ها و... در رمان مذکور پرداخته است و به بررسی مسئله زن و اوضاع آن در این رمان توجه داشته و آن را برگرفته از داستان قرآنی حضرت موسی می‌داند که فرعون زنان را زنده می‌گذاشت و فرزندان پسر را به قتل می‌رساند و به تناسباتی قرآنی این داستان نیز اشاراتی کرده است. اما تاکنون درباره‌ی بررسی صحنه در این داستان پژوهشی خاص و مستقل صورت نگرفته است که مقاله حاضر در پی بررسی این موضوع است.

۵. صحنه‌پردازی در داستان نبوءة فرعون

۵-۱. زمان

یکی از عناصر مهم تشکیل‌دهنده هر داستان عنصر زمان است؛ زیرا هر داستانی از نقطه زمانی خاصی شروع شده و در یک برهه زمانی خاص به پایان می‌رسد. البته «زمان و مکان، عناصری به هم پیوسته هستند که بررسی یکی از آنها مستلزم دیگری است، زمان و مکانی را که در آن عمل داستانی صورت می‌گیرد، صحنه می‌گویند» (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۴۴۹). برای اینکه صحنه داستان برای خواننده واقعی بنماید، «اول باید خود نویسنده آن را به چشم یک صحنه واقعی ببیند و با آن آشنایی نزدیک داشته باشد» (یونسی، ۱۳۸۴: ۴۳۲). «داستان نبوءة فرعون، درباره‌ی اوضاع و احوال نسل عراقی دهه آخر قرن بیستم صحبت می‌کند، زمان این داستان با جنگ (۱۹۹۰ م.) آمریکا علیه عراق که در نتیجه حمله عراق به کویت بود، شروع می‌شود و با جنگ (۲۰۰۳ م.) آمریکا بر ضد عراق به اتمام می‌رسد» (ن.ک: الجبوری، ۲۰۱۶: ۲).

میسلون هادی، مخاطب خود را از زمان شروع و پایان داستان آگاه ساخته است. وی نقطه آغازین حوادث داستان را پایان قرن بیستم و اواخر سده‌های میانی تلویزیونی که آن را سال بدبختی بزرگ می‌داند، معرفی می‌کند: «در پایان قرن بیستم میلادی و اواخر سده‌های میانی تلویزیونی، یعنی سال‌هایی که پر از توپ و تفنگ بود، بلقیس بنوره فرزندش یحیی منصور ماشی سالمدار را به دنیا آورد» (هادی، ۲۰۰۷: ۱۷). وی همچنین این سال را با تمثیلی زیبا به دلیل حمله ناگهانی و یورش بیگانگان به کشورش عام‌الفیل دانسته است: «او را در بیست و هشتم ژانویه در همان سالی که اصحاب فیل حمله کردند، به دنیا آورد» (همان: ۱۹). و پایان داستان را نیز زمان دستگیری صدام به دست نیروهای آمریکایی می‌داند. او این مسئله را از زبان شاکرین برای مخاطب بیان کرده است: «شاکرین فریاد زد: من دانش آموزان را دیدم که از مدرسه برمی‌گشتند و عکس‌های صدام را پاره کرده، در هوا می‌انداختند» (همان: ۱۶۶). بنابراین داستان حاضر به بیان وقایع و حوادث مدت زمان سیزده سال از سال‌های جنگ و درگیری در دوران معاصر کشور عراق پرداخته و نویسنده آن به توصیف فصل‌ها، ماه‌ها، روزها و شب‌های عراق در این دوران پرداخته است.

۵-۱-۱. ماه‌های سال

یکی از زمان‌هایی که نویسنده از همان ابتدا در داستان خود به توصیف آن پرداخته، ماه کانون‌الثانی (ژانویه) است که قهرمان داستان در این ماه، همراه با درد و رنج و مشکلات فراوان متولد شده است: «او را در بیست و هشتم ژانویه در سال مصیبت بزرگ به دنیا آورد و پدرش یک روز بعد از تولدش در جنگ، کشته شد» (همان: ۳۰). با توصیفات که نویسنده داستان، پیرامون این ماه داشته است، ماهی پر از حزن و اندوه برای شخصیت‌های داستان و پر از جنگ و خونریزی معرفی می‌شود.

پس از آن در ماه بعدی، یعنی شباط (فوریه) همان سال، رنج دیگری بر این خانواده افزوده می‌شود و هنیه با رنج فراوان و در آن بمباران دوقلوهای خود را به دنیا می‌آورد: «در روز چهارم ماه فوریه، هنیه، -مادر توفیق- و هووی بلقیس از یک شکم، دو بچه دوقلو به دنیا آورد. یکی از آن‌ها مُرد و بعد از این که با نام صابرین، اسم او را در لیست فوت‌شدگان ثبت کردند، او را در خرابه کنار خانه به خاک سپردند. یکی دیگر از آن‌ها نه گریه می‌کرد و نه احساس گرسنگی داشت و دائماً می‌خندید. پس هنیه خدا را به خاطر این نعمت در این وضعیت و در همه حال شکر گفت و به پیشنهاد عبدالملک، همسایه هنرمندش، نام او را شاکرین گذاشت، زیرا معتقد بود که در این اسم، طعنه و متلک آشکاری علیه سرزمین‌هایی وجود دارد که باعث مرگ کودکان و ویرانی این دیار گشتند...» (همان: ۱۸).

نویسنده اوضاع حاکم بر جامعه را در این ماه از زبان هنیه در روز آخر حاملگی او و هفتمین روز تولد یحیی پر از ترس و وحشت معرفی کرده است: «در صبح روز هفتم تولد یحیی با وجود سرما و ترس و خیابان‌های خالی از انسان و وسیله نقلیه که در آن پرنده‌ای هم پر نمی‌زد، هنیه مادر توفیق بند ناف یحیی را در پارچه پنبه‌ای کوچکی گذاشت و پیاده آن را به سوی دانشکده پزشکی برد. سپس به محوطه آن داخل شد و بند ناف را آنجا انداخت و برای یحیی دعا کرد که موفق شود و عشق این مکان در قلبش بیفتد. بمباران کمی آرام شده بود و خورشید تابان، سرمای سخت زمستان را در هم شکسته و اندکی شادمانی در جان‌ها نشانده اما ناگهان آژیر خطر به صدا درآمد و باعث شد مردم خورشید را فراموش کنند و با شتاب به گوشه و کنار پناه ببرند. تا این که هنیه ناگهان خود را تنها یافت، مردم همچنان با سرعت می‌دویدند ولی او تنها کسی بود که آهسته راه می‌رفت، او کاملاً خسته و در مانده شده بود، زیرا آن روز، آخرین روز بارداری‌اش به دوقلوها بود» (همان: ۴۸).

همان‌گونه که از متن مذکور برمی‌آید، میسلون هادی برای واقعی‌تر جلوه دادن حوادث و برقراری ارتباط نزدیک با مخاطب خود به یکی دیگر از آداب و رسوم و فرهنگ عامیانه مردم عراق اشاره کرده است. وی به تأثیر مکانی که ناف نوزاد در آن انداخته می‌شود، بر آینده او که عامه مردم عراق به آن معتقدند، اشاره کرده است. در نتیجه در آن شرایط سخت، هنیه سختی‌های زیادی را تحمل کرده است تا بتواند ناف یحیی را در دانشکده پزشکی بیندازد، به این امید که در آینده پزشک شود.

ماه رمضان و حوادثی که در این ماه بر مردم روزه‌دار می‌گذرد، یکی دیگر از پربسامدترین ماه‌هایی است که نویسنده در داستان حاضر به آن پرداخته است. وی در این ماه به بیان شدت فقر و قحطی در سال‌های محاصره و تحریم در عراق می‌پردازد. هنیه در اوّل ماه رمضان، برای تأمین افطاری و سحری خانواده، مجبور به فروختن فرش خانه می‌شود: «هنیه گفت: ابو عربانه را به خاطر فروش درب اتاقم آورده‌ام. یحیا همچنان تکرار می‌کرد: نگاه کن... نگاه کن. بلقیس گفت: پناه بر خدا... اشکالی ندارد فرش اتاق مرا بردارد... اما اجازه نمی‌دهم درها را بفروشی. هنیه گفت: چه احتیاجی به این درها دارم؟ ... من و شاگردین به دری که بر روی خود چفت کنیم، احتیاجی نداریم. بلقیس گفت: باید منتظر باشیم که توفیق بیاید تا ببینیم چه می‌گوید؟ هنیه گفت: پس برای افطار چی بخوریم در حالی که امروز اوّل ماه رمضان است!» (همان: ۷۸ - ۷۹).

یا اینکه بلقیس، تنها با شیرینی مانده‌ای لب به افطار می‌گشاید: «اذان نماز مغرب، از مسجد محله به صدا درآمد. بلقیس کاسه‌ای شله‌زرد که مقداری لوزینه روی آن ریخته بودند و روزهای زیادی در

یخچال مانده بود را بیرون آورد تا افطار کند پس به سختی با آن افطار کرد» (همان: ۱۵۹).

یا در جایی دیگر از داستان، ترس و وحشت حاکم بر جامعه را در این ماه که مانع از افطار روزه‌داران می‌شود، چنین به تصویر کشیده است: «زمان افطار فرارسید، در این هنگام، پی در پی، انفجارها و تگه‌های گداخته آتش از زمین و آسمان و دریا به وسیله هواپیماهای جنگی بر روی مردم ریخته می‌شد. تا جایی که صدای اعلام زمان افطار از صدای گلوله و موشک قابل تشخیص نبود» (همان: ۸۰).

تا این که در چهارم ماه نیشان (اواخر مارس)، همراه با شروع حمله دوام آمریکا یحیی گم می‌شود و درد و رنج عمیقی سراسر وجود اعضای خانواده را می‌گیرد: «آن اتفاق در روز چهارم ماه مارس افتاد، در آن شب بلقیس چرتی زد، وقتی که بر اثر صدای انفجار قوی‌ای که او را از تخت به زمین انداخت و شیشه‌های خانه را ریز ریز کرد، از خواب کوتاه خود بیدار شد، پرسید: یحیی کجاست؟ و شاکرین در حالی که گریه می‌کرد، گفت: قبل از اینکه موشک به خرابه کنار خانه برخورد کند، من کل شب را بیدار بودم، دیدم درهای خانه خود به خود باز شد و یحیی مانند کسی که خواب‌زده شده و در خواب راه می‌رود، از خانه خارج شد» (همان: ۱۳۹). با توجه به توصیفات ذکر شده، مردم عراق در تمامی ماه‌های سال در ترس و وحشت و بمباران و سختی به سر می‌برند. میسلون هادی با به کار بردن ترکیب‌های وصفی مختلف به داستان خود روح و حرکت بخشیده و در راستای به تصویر کشیدن غم و اندوه حاکم بر ماه‌های مختلف سال در این دوران به‌خوبی از عنصر وصف بهره برده است.

۵-۱-۲. روز زکریا

یکی از آداب و رسومی که در عرف مردم عراق هر ساله برگزار می‌شود، روز زکریا است که مردم در این روز یک سینی آماده می‌کنند و در آن انواع خوراکی‌ها و شیرینی و شمع قرار می‌دهند و از آن‌جایی که خداوند، یحیی را در زمان پیری به حضرت زکریا هدیه داده است. بنابراین در این روز رسم بر این است که زنان نازا سنجاقی به یکی از این شمع‌ها فرو کرده و نذر می‌کنند که اگر خداوند به آن‌ها فرزندی عطا کند، هر سال سینی زکریا را برپا دارند. (ن. ک: الجبوری، ۲۰۱۷: ۳). چنان‌که نویسنده آورده است، مراسم این روز در اولین یکشنبه ماه شعبان برگزار می‌شود. زنان عراقی در طول این سال‌ها با وجود همه سختی‌ها هر ساله مراسم این روز را برپا می‌دارند و همان‌گونه که بلقیس بارها و بارها در داستان تکرار می‌کند، او یحیی را در این روز از خداوند هدیه گرفته است: «در اولین روز ماه شعبان که قبل از ماه رمضان و پس از ماه رجب می‌آید، ملائکه و خواهرانش باغ را پر از شمع

می‌کردند و کاسه‌های شله‌زرد را برای همسایه‌ها می‌بردند. بلقیس گفت: یحیی نگاه کن که من تو را در روز زکریا از خدا خواستم... و الآن روز زکریاست... چکار کنیم؟ هنیه گفت: نگران نباش... آبریزهای یحیی و توفیق و صلاح و نجاح و فلاح موجوده و همچنین کوزه شاکرین و درخت یاس و برگ پر تقال و آرد و برنج هم هست. بلقیس گفت: پس فقط شمع می‌مونه... آیا آن را از همسایه‌ها قرض کنیم؟... توفیق گفت: نه. کمی از حقوقم مانده است... توفیق از دور آمد و در دستش بسته‌ای شمع بود و از کنار کحیله گذر کرد، کحیله که بنا بر عادت همیشگی بین درختان پشت منزلش می‌ایستاد و مژگان سیاه پریشانش را باز می‌کرد و رهگذران را تماشا کرده و می‌خندید» (هادی، ۲۰۰۷: ۱۰۱).

۵-۱-۳. شب

شب به دلیل دلالت صریحی که بر ترس و وحشت و اندوه دارد، یکی از زمان‌هایی است که توجه راوی را بیشتر از دیگر زمان‌ها به خود معطوف داشته است و در جای‌جای داستان به آن اشاره شده است. نویسنده بارها از زبان شخصیت‌های داستان این مطلب را بیان می‌کند که کل دنیا برای آن‌ها همانند شب تاریک است. به عنوان نمونه در شبی که یحیی گم می‌شود، شاکرین او را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: «پس به او گفتم: دنیا همه شب است، یحیی کجا می‌روی؟ گویی حرفم را نشنید، از راهرو عبور کرد و به بیرون از خانه رفت، نمی‌دانم چرا در آن لحظه به زمین نگاه کردم و دیدم که ماری پشت سرش می‌رود... بلقیس به محض این که سخنان شاکرین را شنید، مانند دیوانه‌ها پابرنه و سربرهنه به سوی خرابه رفت تا دنبال یحیی یا دنبال نشانی از او بگردد. وقتی کسی غیر از خودش را در خیابان نیافت، بار دیگر به خانه بازگشت» (همان: ۱۴۰).

در قسمتی از داستان هنیه این واقعت را به شاکرین که غالباً دوست داشت آزادانه در بیرون از منزل بازی کند، گوشزد می‌کند: «هنیه او را صدا زد و گفت: چرا به خانه نمی‌آیی، دنیا تاریک و تار است» (همان: ۱۳۶). در قسمت دیگری از داستان در گفتگویی که بین هنیه و بلقیس صورت می‌گیرد، هنیه همین مفهوم را خطاب به بلقیس نیز آورده است: «هنیه همچنان با پریشانی و اضطراب به او نگاه می‌کرد سپس گفت: دنیا تاریک است و هیچ چیز خوبی نمی‌بینم... دنیا خیلی وقت است که ستمگر شده» (همان: ۶۸).

علاوه بر این نویسنده شب‌های مردم عراق را به خاطر غم و اندوه فراوان همراه با گریه تلخ توصیف کرده است: «در آن شب، بلقیس بسیار تلخ گریست زیرا یحیی از خانه خارج شده و گم شده بود بدون اینکه او را بیابد یا پس از آن رد و نشانه‌ای از او به دست آورد و تاریکی وجود زن گندمگون را گرفت

و او را ناامید کرده، به سیاهی‌ای که هیچ نوری در آن نیست، عادت داد» (همان: ۱۵۹).

همان‌گونه که از مطالب بالا برمی‌آید، میسلون هادی با توصیف عاطفی عنصر شب حالات روحی و روانی شخصیت‌های داستانش را بیان کرده است و شب در داستان او نمادی از اوضاع خفقان حاکم بر جامعه عراق و در پس آن بیانگر ناامیدی مردم است.

از طرفی دیگر تمام توهومات و ترس و وحشت و ناآرامی، شب‌هنگام به سراغ قهرمان داستان آمده و آسایش را از او ربوده است: «شب‌هنگام، آنگاه که زیر آسمان صاف دراز کشیده بود، چهار ستاره را دید که حرکت می‌کردند... در آن لحظه مادرش به پشت‌بام آمد و به سمت طناب لباس‌ها رفت، یحیی به او گفت: چگونه ستاره‌ها سقوط نمی‌کنند؟ بلقیس به او اهمیتی نداد بلکه طناب لباس‌ها را بالا برد و از زیر آن گذشت سپس در آن تاریکی شب به سمت دیوار بام رفت. یحیی او را در حالی که بر لبه دیوار ایستاده و خودش را از پشت‌بام می‌انداخت، دید... بعد از اینکه یحیی صدای برخورد، او به سکوی باغ را شنید، تنها و ترسان شد و دیگر هیچ‌کس نبود که او را در مقابل ترس از تاریکی و ستارگان فراوان حمایت کند» (همان: ۵۲). یا اینکه در شب، رؤیاهای گوناگونی به سراغ او می‌آید: «در همان شب، یحیی در رؤیا پرستاران لاغری را دید که از کالسکه‌های سفید خود پایین آمدند تا علامت‌هایی را بر درب خانه‌ها بگذارند...» (همان: ۱۱۷).

عنصر زمان در داستان نبوءة فرعون، با قدرت تخیل نویسنده و تمام شرایط دیگر داستان هماهنگی داشته و با زمان وقوع جنگ کاملاً مطابقت دارد. شب‌های رؤیایی ملائکه تاریکی قیرگون حصار پشت‌بام و صدای انفجار در نیمه شب، تاریکی عصرگاهان و شب‌های سخت بلقیس در گم‌شدن یحیی، همگی خفقان دوران جنگ در شهر بغداد را نشان می‌دهد.

۲-۵. مکان

«عنصر مکان در داستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نه از این نظر که یکی از عناصر هنری محسوب شده، یا اینکه ظرفی است که حوادث مختلف در آنجا اتفاق می‌افتد و شخصیت‌ها در آن محل حرکت می‌کنند، بلکه از آن جهت که فضایی محسوب می‌شود که همه عناصر داستانی و حوادث و شخصیت‌ها و روابط مابین آن‌ها را شامل شده و جو مناسب را برای آن‌ها در راستای پیشبرد هنری ساختار داستان فراهم می‌سازد» (زیاد محبک، ۲۰۰۵: ۱).

مکان یکی از عناصر مهم در شکل‌گیری داستان نبوءة فرعون است و از اهمیت فراوانی در این داستان برخوردار است. اهمیت مکان در این داستان به این دلیل است که داستان نبوءة فرعون از گونه

ادبی و ژانر پایداری است و موضوع آن درد و رنج مردم عراق در برابر نیروهای متجاوز آمریکایی است و تمام حوادث پیرامون بغداد در گردش است. بنابراین؛ او در ابتدا به خلق مکان و بعد به خلق شخصیت‌ها و نشان دادن آراء و نظرات آن‌ها در مورد مکان و روابط میان آن‌ها و وقوع حوادثی که باعث ایجاد فضای داستان شده، دست زده است.

فضای اصلی داستان نبوءة فرعون عراق است و صحنه اصلی اتفاقات داستان همان بغداد است. مکان در این داستان تأثیر مستقیمی بر شخصیت‌های داستان می‌گذارد تا جایی که همین مکان و درد و رنج‌های ناشی از آن عده‌ای از مردم عراق (شخصیت‌های؛ صلاح، نجاج و فلاح در داستان) را در پی پناهگاه امن‌تری مجبور به مهاجرت می‌کند و برخی دیگر (شخصیت‌ها؛ بلقیس، هنیه، یحیی، توفیق، کحیله) به خاطر علاقه فراوانی که به مکان مذکور دارند، با وجود تمام سختی‌هایی که بر آن‌ها وارد شده است، باقی مانده و تا حد امکان سعی در حفاظت از مکان دوست‌داشتنی خود دارند. این روایت حول محور خانواده‌های عراقی و مصیبت‌هایی که بر اثر جنگ بر زنان و کودکان بی‌گناه وارد آمده است، می‌چرخد. بنابراین؛ همان‌گونه که شخصیت‌های آن همگی از یک خانواده عراقی انتخاب شده‌اند. مکان‌های داستان نیز مکان‌هایی واقعی و برگرفته از همین محیط مانند خانه و اجزای مختلف آن، خیابان‌ها، کوچه‌ها، باغ منزل، خرابه کنار منزل و پشت‌بام خانه است که به بررسی این مکان‌ها به صورت جداگانه می‌پردازیم.

تمام حوادث داستان، در بغداد به وقوع می‌پیوندد و از آن جایی که داستان حاضر داستانی واقعی است، در نتیجه نویسنده تلاش کرده است که مکان وقوع حوادث نیز مکانی واقعی و ملموس برای مخاطب باشد.

۵-۲-۱. خانه

«خانه در داستان‌های میسلون هادی از جایگاه بالایی برخوردار است و چنان با بافت داستان گره می‌خورد که به منزله رشته محوری است که مانند دیگر خانه‌ها نیست، بلکه خانه‌ای خاص است و از مهم‌ترین ویژگی‌هایش این است که از نظر ساختار ظاهری و معماری و محتوای کاملاً عراقی است. تا آنجا که خانه‌ها در داستان‌های وی دائماً آباد و پر از زندگی است، هرچند که خالی از سکنه باشد» (العزوی، ۲۰۰۶: ۲۰۸).

خانه در داستان نبوءة فرعون مکانی است که حوادث اصلی داستان در آن اتفاق افتاده است. یکی از مکان‌هایی که در داستان نبوءة فرعون نقش پررنگی در وصف‌های نویسنده دارد، خانه محل زندگی

اشخاص داستان است. مکان تولد قهرمان داستان همین خانه عراقی است. در زمان تولد یحیی بلقیس در خانه تنها است، درحالی که شرایط زایمان به گونه‌ای است که وی نیاز مبرم به کمک دیگران دارد و به دلیل اهمیت موضوع نویسنده آن را در داستان تکرار کرده است و زمان آن را سال مصیبت بزرگ آورده است: «درد زایمان زمانی که در خانه تنها بود و بمباران شدید شد، به سراغش آمد و او را در بیست و هشتم ژانویه در سال مصیبت بزرگ به دنیا آورد و پدرش یک روز بعد از تولدش در جنگ، کشته شد» (هادی، ۲۰۰۷: ۳۰). بنابراین؛ این مکان نسبت به بلقیس و یحیی و هنیه، مکانی واقعی و دوست‌داشتنی است. بلقیس بارها در طول داستان ذکر می‌کند که در همین خانه یحیی را از خداوند طلب کرده است. بنابراین؛ علاقه فراوانی به آن نشان می‌دهد و با تمام وجود علاقه‌مند است که در آن زندگی کند: «بلقیس به هنیه گفت: در همین خانه تو، سنجاقی در یکی از شمع‌های سینی زکریا فرو کردم و یحیی را از خدا خواستم... پس چگونه با تو زندگی نکنم در حالی که تو مانند خواهرم هستی» (همان: ۲۴).

هرچند در همین خانه فقر موج می‌زند و زنان موجود در این خانه که سرپرستی ندارند، مجبور شده‌اند برای تأمین مایحتاج زندگی خود یا در محیط بیرون کار کنند یا در خانه از طریق پخت نان و فروش تخم مرغ و کاشت فلفل و... در باغچه خانه نیازهای اولیه خود را تأمین کنند. حتی یک‌بار هنیه برای رفع گرسنگی مجبور به فروش درب اتاق خود می‌شود. نویسنده داستان این فقر و فلاکت را در روز زکریا که برای بلقیس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چنین به تصویر می‌کشد: «وقتی قحطی و تنگدستی خانه را فراگرفت و مادر چیزی جز مقدار کمی برگ یاس و یک کوزه سفالی قدیمی که در دهانه‌اش مثنی جو کاشته بود، نیافت تا بر روی سینی زکریا بگذارد، به سوی توفیق که بعد از رفتن نای تازه از کلاس موسیقی برگشته بود، آمد و در حالی که برگ انگوری در دستش داشت، به او گفت: به خانه عبدالملک برو و یک پیاله شر برای ما بیاور. توفیق نپذیرفت و گفت: چای را تلخ بخورید. نای که الآن اینجا بود، چرا این درخواست رو از او نکردید؟ بلقیس گفت: شکر را برای این می‌خواهم که روی نان پاشم و به جای شیرینی آن را در سینی زکریا بگذارم. توفیق گفت: هرگز نمی‌روم. پس بغض بلقیس ترکید و اشک‌هایش بر روی برگ یاس فروریخت» (همان: ۲۹).

با این حال هنیه و بلقیس به این خانه و صاحب آن وفادار هستند. میسلون هادی این وفاداری را با وجود گیاه عشقه‌ای که بلقیس از محل کار خود آورده و زیر قاب عکس همسرش منصور ماشی سالم‌دار کاشته بود، برای خواننده به تصویر کشیده است: «بلقیس گل پیچکی را که در خانه زیر عکس

شوهرش کاشته بود، در گلدان جدید و خاک تازه‌ای قرار داد، بلقیس، ساقه آن را بالا برد و بر روی میله آهنی پرده پنجره گذاشت تا جایی که برگ‌های آن رشد کرد و بالا رفت و مسافت زیادی از خانه را در بر گرفت» (همان: ۸۵).

علاوه بر این هنیه نیز با تمام رنج و سختی‌هایی که در این خانه دیده است، اما این خانه را تنها رشته پیوند خود با زندگی می‌داند و اعلام می‌کند که دوری از این خانه برای او مساوی با مرگ است: «هنیه، بارها به فرزندانش اعلام کرد که این خانه، تنها رشته پیوند او با زندگی است و اگر از آن جدا شود، از غم و اندوه آن می‌میرد، ... اما هیچ‌یک از فرزندانش، سخن او را جدی نگرفتند... و خانه را در زمان نیاز و سختی فروختند... و این‌جا بود که نزدیک بود، هنیه به خاطر از دست دادن بهشت گمشده‌اش دار فانی را وداع گوید» (همان: ۶۷).

خانه در این داستان نماد و نشانه وطن است که راوی از طریق شخصیت‌های داستانی چنین بیان می‌کند که خارج شدن از وطن منجر به آوارگی و در نتیجه نابودی هویت انسان عراقی می‌گردد. بنابراین؛ تمام تلاش شخصیت‌های داستان به عنوان نمادی از ملت عراق این است که با وجود همه درد و رنج‌ها آن را با چنگ و دندان برای خود نگاه دارند.

۵-۲-۲. پشت بام

این مکان محلی برای خوابیدن اعضای خانواده در شب‌های تابستان، جایی برای بازی کردن شاکرین و یحیی است: «بر روی پشت‌بام... در آخرین شب‌های تابستان جهنمی که سه ماه بیشتر به پایان قرن بیستم نمانده بود، شاکرین زیر نور ماه شب چهارده رجب بافتنی می‌کرد و با صدایی بسیار آهسته - با خود - آواز می‌خواند و بلقیس در حال پاشیدن آب خنک بر روی آجرهای خانه بود که به سرعت هرچه تمام‌تر در گرمای سوزان آن شب تبخیر می‌شد» (همان: ۹۶).

به صورت کلی این مکان برای همه شخصیت‌های داستان به جز یحیی مکانی معمولی و محلی برای انجام برخی کارهای روزمره آن‌ها است، اما نسبت به قهرمان داستان «مکانی خصومت‌آمیز و دشمن است. زیرا؛ دائماً در رؤیاهای خود احساس می‌کند، اعضای خانواده‌اش مخصوصاً مادرش از آن‌جا سقوط می‌کند» (الیاتی، ۲۰۱۳: ۱۴۲).

«در آن لحظه مادرش به پشت‌بام آمد و به سمت طناب لباس‌ها رفت، یحیی به او گفت: چگونه ستاره‌ها سقوط نمی‌کنند؟ بلقیس به او اهمیتی نداد بلکه طناب لباس‌ها را بالا برد و از زیر آن گذشت سپس در آن تاریکی شب، به سمت دیوار بام رفت. یحیی او را در حالی که بر لبه دیوار ایستاده و خودش را از

پشت بام می انداخت، دید... بعد از اینکه یحیی صدای برخورد او به سکوی باغ را شنید، تنها و ترسان شد و دیگر هیچ کس نبود که او را در مقابل ترس از تاریکی و ستارگان فراوان، حمایت کند» (هادی، ۲۰۰۷: ۵۳).

وی همچنین هر لحظه احساس می کند تنها دوستش شاکرین از این مکان سقوط خواهد کرد: «سپس به آرامی به طرف طناب لباس کشیده شده روی پشت بام برگشت و با دستش آن را بلند کرد و از زیرش گذشت و به طرف دیوار رفت و خودش را از آنجا به باغ پرت کرد. یحیی صدای برخورد او را با زمین شنید و ترسید که با آن شاکرین به بهشت برود... با خودش گفت که اگر به باغ برود و او را مرده بیابد محکم او را می گیرد و به آن‌ها اجازه نخواهد داد که او را دور کنند. به جایی ببرند که پشت ستاره‌هاست و همراه دب اکبر و دب اصغراست و مردگان زیاد هستند... او می خواهد که شاکرین تا ابد با او بماند و پشت ستارگان همراه پدر مرده‌اش و مرده‌های دیگر نباشد به طوری که همراه با ستارگان سقوط کنند» (همان: ۹۶). بنابراین؛ این مکان برای قهرمان اصلی داستان منبع ترس و وحشت و توهمات گوناگون است. وی که بیشتر شب‌های خود را در این مکان می گذراند، همیشه از سقوط ستارگان و از دست دادن عزیزانش در این مکان واهمه دارد.

نویسنده داستان از خلال مطالب مذکور به اختلال روانی بلندی هراسی یا همان ترس از ارتفاع اشاره دارد که قهرمان داستان بر اثر شرایط سخت محیطی در ببحوحه جنگ به آن دچار شده است. «آکروفوبیا نوعی اختلال اضطرابی است که سبب می گردد تا شخص از چیزی یا موقعیتی که فی نفسه ترسناک و خطرناک نیست، بترسد و واکنش‌های غیرطبیعی بروز دهد. علت پیدایش و بروز فوبیاها را می توان به سبب مجموعه‌ای از عوامل زیستی، ژنتیکی، روان‌شناختی و محیطی دانست. فرد مبتلا به ترس از بلندی، ممکن است حتی از تصور قرار گرفتن در بلندی و مبتلا شدن به سرگیجه و سقوط نیز دچار اضطراب شود. در این افراد داده‌های دیداری بر داده‌های تعادلی گوش میانی غلبه می کنند و سبب از دست رفتن تعادل آن‌ها می شوند. در این افراد، اطلاعات دیداری، ظرفیت توانایی محاسباتی مغز را پر می کند و مانع توجه به اطلاعات تعادلی می شود» (نوری، ۱۳۹۵: ۱). میسلون هادی با به تصویر کشیدن اضطراب و تنشی که وجود یحیی را فراگرفته، به وجود اختلالات روانی که مردم عراق به ویژه زنان و کودکان عراقی پس از جنگ با آن دست و پنجه نرم می کنند، پرداخته است.

۵-۲-۳. خرابه

خرابه کنار منزل این خانواده از جمله مکان‌هایی است که نمادی برای نشان دادن ویرانی و خالی از

سکنه بودن بسیاری از خانه‌های عراقی در زمان جنگ به شمار می‌آید. این مکان دو بار در داستان به عنوان مکانی برای مردن و از دست دادن معرفی شده است.

در ابتدای داستان، هنگام زایمان هنیه، وی دخترش صابرین را در همان خرابه دفن کرده است: «در روز چهارم ماه فوریه هنیه- مادر توفیق- و هووی بلقیس از یک شکم، دو بچهٔ دوقلو به دنیا آورد. یکی از آن‌ها مرد و بعد از اینکه با نام صابرین، اسم او را در لیست فوت‌شدگان ثبت کردند، او را در خرابهٔ کنار خانه به خاک سپردند» (همان: ۱۸). در پایان داستان نیز «بلقیس»، تنها فرزندش را در این مکان از دست می‌دهد:

«شاکرین در حالی که گریه می‌کرد، گفت: قبل از اینکه موشک به خرابهٔ کنار خانه برخورد کند، من کل شب را بیدار بودم، دیدم درهای خانه خود به خود باز شد و یحیی مانند کسی که خواب‌زده شده و در خواب راه می‌رود، از خانه خارج شد... بلقیس به محض این که سخنان شاکرین را شنید، مانند دیوانه‌ها پاره‌پاره و سر برهنه به سوی خرابه رفت تا دنبال یحیی یا دنبال نشانی از او بگردد. وقتی کسی غیر از خودش را در خیابان نیافت، بار دیگر به خانه بازگشت» (همان: ۱۳۹).

از آنچه گفته شد؛ این نتیجه حاصل می‌شود که «خرابه نسبت به بلقیس، مکانی واقعی و خصومت‌آمیز است. زیرا او در این مکان یحیی را از دست می‌دهد» (البیاتی، ۲۰۱۳: ۱۴۳). هرچند که این مکان برای هنیه نیز مکانی ناخوشایند و نفرت‌انگیز است.

۵-۲-۴. خانهٔ صورتی

دومین مکان خیالی داستان نبوءة فرعون، «خانهٔ صورتی» است که محل زندگی شخصیت پسر همراه با مشاورش است که آن‌ها از همان مکان برای انسان‌ها و سیارات مختلف و برآورده کردن آرزوهایشان، برنامه‌ریزی می‌کنند. در حقیقت این مکان نماد «کاخ سفید» در آمریکا است: «پسر در حالی که به آینهٔ آویزان در خانهٔ صورتی باقی مانده از نسل گذشته نگاه می‌کرد، با خودش گفت... و با کمال رضایت لبخند زد و گویا او می‌گفت: ای آینهٔ دیوار... ای آینهٔ دیوار... قوی‌ترین مرد در این سرزمین کیست؟» (هادی، ۲۰۰۷: ۱۳۱). هرچند این مکان ویژگی‌هایی دارد که بر کاخ سفید آمریکا دلالت می‌کند، اما نویسنده اسمی خیالی بر آن گذاشته است تا رنگ واقعیت را از آن دور سازد. «این مکان نسبت به شخصیت پسر در داستان، مکانی دوستانه و دل‌انگیز است. زیرا؛ در آن احساس قدرت و سیطره بر تمام جهان را دارد» (البیاتی، ۲۰۱۳: ۱۵۳).

۵-۲-۵. خیابان و کوچه

میسلون هادی در راستای هدف داستان سعی کرده است به‌وضوح ناامنی و ترس و وحشت حاکم بر

خیابان‌ها و کوچه‌های بغداد را برای مخاطب به تصویر بکشاند. راوی داستان هنگام گم‌شدن یحیی و زمانی که بلقیس در پی او می‌گردد، از این فرصت استفاده کرده و به خالی بودن کوچه‌ها از مردم و مهاجرت دسته‌جمعی آن‌ها از این مکان‌ها به دلیل جنگ و بمباران اشاره کرده است: «کسی غیر از آن‌ها در کوچه نبود... اهالی کوچه از ترس بمباران هواپیماها و انفجار موشک‌ها به صورت دسته‌جمعی به شهرستان‌ها و مناطق عرب‌های اصیل فرار کرده بودند و دیگر کسی را پیدا نکردند تا در مورد یحیا از او سؤالی بپرسند» (هادی، ۲۰۰۷: ۱۴۱).

وی همچنین به صورت مستقیم از طریق گفتگوی بین توفیق و بلقیس، ناامنی موجود در خیابان‌های بغداد را این گونه به تصویر کشیده است: «دوباره آتشی در دل بلقیس زبانه کشید و به توفیق گفت: آیا یحیا را بیهوده رها کنیم؟ باید برویم و در هر جایی دنبال او بگردیم. توفیق گفت: و اما دزدها در خیابان‌ها می‌گردند و در همه جا صدای گلوله می‌آید و هر لحظه از خانه دزدی می‌شود» (همان: ۱۴۸).

۵-۲-۶. ساحل رودخانه

در پایان داستان و زمانی که بلقیس از یافتن فرزندش ناامید می‌شود، نزد فالگیر رفته و فالگیر به او اطمینان می‌دهد که فرزندش در رودخانه است و باید در آن مکان دنبال او بگردد، بنابراین او بلافاصله به سوی ساحل رودخانه رفته و در انتظار فرزند گم‌شده‌اش می‌نشیند: «در چهارمین روز از صبح روزی که از خانه پیشگوی زشت برگشتند، در حالی که تگه‌ای نان و یک مشت خرمای اشرسی به همراه داشت کنار رودخانه رفت و زیر درخت بیدی که سایه بزرگی داشت نشست که هر چند وقت روی رهگذرانی سایه می‌انداخت که از شدت گریه بر غرق‌شدگان و مردگان و اسیران چشمانشان کور شده بودند، به همین خاطر مردم اسم درخت کوران بر آن نهادند. بلقیس بعد از اینکه به آب تمیز نگاهی انداخت، آنجا نشست و به خودش گفت: پس باید اینجا بنشینیم و حرف‌ها و قصه‌ها را بشنویم شاید بین آن‌ها چیزی باشد مرا به سوی یحیا راهنمایی کن» (همان: ۱۷۳). بنابراین؛ «شریعة النهر و درختی که در آن است، مکانی دردسرساز و ناخوشایند است که امید واهی و دروغین در قلب مادرانی می‌اندازد که در غم از دست دادن فرزندان‌شان به سوگ نشسته‌اند» (الیاتی، ۲۰۱۳: ۱۴۴).

به صورت کلی نویسنده با به‌کارگیری عنصر وصف به صورت زنده و ملموس واقعیت را برای مخاطب خود بیان کرده و او را به صورت دقیق در حال و هوای مکان و زمان داستان قرار داده است.

۶. نتیجه‌گیری

رمان نبوءة فرعون یک اثر اجتماعی و سیاسی است که اوضاع و احوال و وضعیت زندگی مردم از نظر

اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و باورهای عامیانه را در دوره معاصر عراق نشان داده و مشکلات و واقعیت‌های موجود در سرزمین عراق را بازگو می‌کند. نویسنده در این داستان به نقد جنگ و تبعات ناشی از آن پرداخته است. صحنه داستان حاضر صحنه‌ای کاملاً واقعی است که نویسنده از طریق آن واقعیات اجتماعی عراق در خلال نبرد خلیج فارس را آن‌گونه که هست و باید دیده شود، با تمام جزئیاتش بیان کرده است. مکان‌ها و زمان‌های انتخاب شده همگی در راستای بیان هدف اصلی داستان به کار گرفته شده‌اند و تأثیر زیادی در باورپذیر بودن حوادث دارند. او در انتخاب محیط داستانش دقت و توجه خاصی دارد و برای انتقال محیط داستانش از شیوه توصیف آمیخته به نقل و گفتگو استفاده کرده است. توصیفاتی که همراه با زمان و مکان داستان آمده است، به روشنی حزن و اندوه حاکم بر جامعه را برای خواننده می‌نمایاند. شب از جمله پربسامدترین زمان‌ها در داستان مذکور است که نویسنده آن را به عنوان نماد و نشانه‌ای از ظلم و ستم و خفقان حاکم بر جامعه عراقی به کار گرفته است. مکان نیز به عنوان عنصری پویا در داستان نبوءة فرعون به شمار می‌رود و به دو صورت مکان باز؛ پشت‌بام، خیابان، کوچه، ساحل رودخانه و همچنین مکان بسته؛ خانه، خانه صورتی، خرابه، کارکرد مهمی در بیان مقاومت و پایداری ملت عراق در مقابل اشغال و استعمار و دفاع جانانه از وطن دارد.

پی‌نوشت

(۱) لازم به ذکر است که ترجمه متن شواهد ذکر شده از رمان نبوءة فرعون، از عربی به فارسی، از نگارندگان مقاله است.

منابع

آسیموف، ایزاک و دیگران (۱۳۷۷)، عناصر داستان‌های علمی و تخیلی، (خیام فولادی تاری) چاپ اول. تهران: نشر نی.

البیاتی، دعاء قحطان عباس (۲۰۱۳)، امکان فی روایات میسلون هادی، یاشراف: مها فاروق عبدالقادر الهنداوی، مجلة الأستاذ، العدد ۲۰۴، المجلد الاول، صص ۱۲۵-۱۶۰.

الجبوری، حسین احمد ابراهیم (۲۰۱۶)، الحضور و الغیاب فی الخطاب الأثنوی رواية نبوءة فرعون لمسیون هادی (۲)، (ملف ۱۴)، موقع الناقد العراقي.

<http://www.alnaked-aliraqi.net/article/38052.php>

----- (۲۰۱۷)، الحضور و الغیاب فی الخطاب الأثنوی رواية نبوءة فرعون لمسیون هادی (۳)، (ملف ۱۶)، موقع الناقد العراقي.

<http://www.alnaked-aliraqi.net/article/38469.php>

الحديثي، نهاد (۲۰۱۴)، میسلون هادی أفضل روائية لعام ۲۰۱۳، طبع في موقع زيتونة.

<http://www.zaitona.net/news-110N-10977.html>

حوامده، موسی (۲۰۱۰)، میسلون هادی: الأردن يسير على الطريق السريع في مجال الإنعاش الثقافي، جريدة

الدستور - تصدر عن الشركة الأردنية للصحافة والنشر، العدد ١١٣، ١٥١١٣.

<http://www.addustour.com/ViewTopic.aspx?ac=\ArtsAndCulture\2010\05>

الربيعي، عبد الرحمن مجيد (٢٠٠٦)، قصص «الشخص الثالث» و البحث عن عنصر المفاجأة، طبع في كتاب الفراشة و العنكبوت (دراسات في أدب ميسلون هادي القصصي و الروائي)، إعداد و تقديم: نجم عبدالله كاظم، عمان: دار الشروق.

زياد محبک، احمد (٢٠٠٥)، جماليات المكان في الرواية، نشر في موقع ديوان العرب.

<http://www.diwanalarab.com/spip.php?article2220>

العزاوي، نادية غازي (٢٠٠٦)، حلم العودة في قصص ميسلون هادي، طبع في كتاب الفراشة و العنكبوت (دراسات في أدب ميسلون هادي القصصي و الروائي)، إعداد و تقديم: نجم عبدالله كاظم، دار الشروق، عمان - أردن.

كاظم، نجم عبدالله، (٢٠٠٦ م)، أدب ميسلون هادي القصصي أجنحة فراشات للمسافات الطويلة، طبع في كتاب الفراشة و العنكبوت (دراسات في أدب ميسلون هادي القصصي و الروائي)، إعداد و تقديم: نجم عبدالله كاظم، عمان: دار الشروق.

ميرصادقی، جمال (١٣٩٢)، عناصر داستان، چاپ هشتم. تهران: سخن.

نجم، محمد يوسف (١٩٧٩)، فن القصة، الطبعة السابعة، بيروت: دار الثقافة.

نوری، مهدی (١٣٩٥)، تریس از بلندی، منتشر شده در سایت پزشکی امروز.

(<http://pezeshkyemrooz.com/Site/News/Detail.aspx?id=20113616490104>)

هادي، ميسلون (٢٠٠٧)، نبوءة فرعون، الطبعة الأولى، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.

یونسی، ابراهیم (١٣٨٤)، هنر داستان نویسی، چاپ هشتم. تهران: نگاه.